

«... مهم‌ترین پرسش این زندگی این است:
این کیست که در میان شما مبعوث شده است؟
این پرسش را اگر در این دنیا درست پاسخ ندهی،
در قبرت تکرار خواهد شد و پاسخ تو چون نادانی خواهد
بود که هیچ چیزی نمی‌فهمد [و می‌گوید]: «هااا»
پرسش‌ها بسیارند و پاسخ‌ها به تعداد جان‌های خلائق
باید به شکل صحیح پاسخ دهی تا در این امتحان پیروز شوی....»

سید احمد الحسن، پیام صفحهٔ ایکس، ۱۴ آگوست ۲۰۲۵م

باور به برادر مؤمن، حتی اگر همه
خلافش را بگویند

نقد و بررسی کلمات ناصر مکارم شیرازی
دربارهٔ شخص مصلوب | قسمت ششم

جواهری کوچک در خانه

قلب یا مغز؛ کدام یک مرکز تفکر است؟

معنا مُرده بود، قائم آن را زنده کرد

حملةٔ اعراب به ایران



سید احمد الحسن کیست؟

سید احمد الحسن، فرزند سید اسماعیل، فرزند سید صالح، فرزند سید حسین، فرزند سید سلمان، فرزند امام محمد بن الحسن العسکری علیه السلام است. ایشان وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام است و برای هدایت و زمینه سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود، برای شیعیان و همان مهدی متولد شده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول الله صلی الله علیه و آله بشارت تولد ایشان را داده اند و نیز فرستاده ای از سوی حضرت عیسی علیه السلام و حضرت ایلیا علیه السلام برای مسیحیان و یهودیان است. ایشان دعوت الهی خویش را به دستور پدر بزرگوارش امام مهدی علیه السلام، در سال ۱۹۹۹ در نجف اشرف، پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی همچون دعوت رسول الله به همه جهان انتشار یافت. سید احمد الحسن برای اثبات حقانیت خویش، به قانون معرفت حجت های الهی احتجاج می کنند: این قانون از سه اصل تشکیل می شود:

۱. نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول الله صلی الله علیه و آله را مطرح کرده اند و نام مبارک احمد به عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است.
۲. علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده و با آن، همه علمای ادیان و بزرگان الحاد را به تحدی فراخوانده اند.
۳. پرچم البیعة لله (دعوت به حاکمیت خدا)

ایشان یکی از اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در وصیت آن حضرت در زمان وفاتش به وی تصریح شده است: از اباعبدالله جعفر بن محمد از پدرش امام باقر از پدرش صاحب پینه ها زین العابدین از پدرش حسین زکی شهید از پدرش امیرالمؤمنین؛ که فرمود: «...ای ابالحسن، صحیفه و دواتی حاضر کن؛ و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وصیتش را املا فرمود تا به اینجا رسید که فرمود: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و پس از آن ها دوازده مهدی. ای علی، تو نخستین دوازده امام هستی... و ایشان دوازده امام اند و سپس دوازده مهدی خواهد بود... پس اگر زمان وفاتش رسید، آن [خلافت] را به فرزندش، نخستین مهدیین تسلیم کند که سه نام دارد، نامی مانند نام من و نام پدرم که عبدالله و احمد است، و نام سوم مهدی است و او اولین ایمان آورندگان است.»

پایه‌های خرد

فهرست

حمله اعراب به ایران ۳

معنا مُرده بود، قائم آن رازنده کرد ۸

قلب یا مغز کدام یک مرکز تفکر است؟ ۱۳

مشتی از خروار | نقد و بررسی کلمات ناصر مکارم شیرازی
درباره شخص مصلوب ۲۳

المنقذ، روایت‌های انتخاب‌شده سلسله مقالات تربیت
فرزند ۲۶

فرازهایی از خطبه‌های نماز جمعه ۳۱



نشریه زمان ظهور

شماره ۲۱۳، جمعه ۲۸ شهریور ۱۴۰۴،
۲۶ ربیع الاول ۱۴۴۷، ۱۹ سپتامبر ۲۰۲۵
صاحب امتیاز: مؤسسه وارثین ملکوت

راه‌های ارتباطی:
WWW.VARESin.ORG
WWW.ALMAHDYOON.CO



هرگونه برداشت از نشریه با ذکر منبع بلامانع است.

زمان ظهور منتظر دریافت نظرات، پیشنهادات و انتقادات
سازنده شما عزیزان است.

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام
تبیان

حملة اعراب به ایران

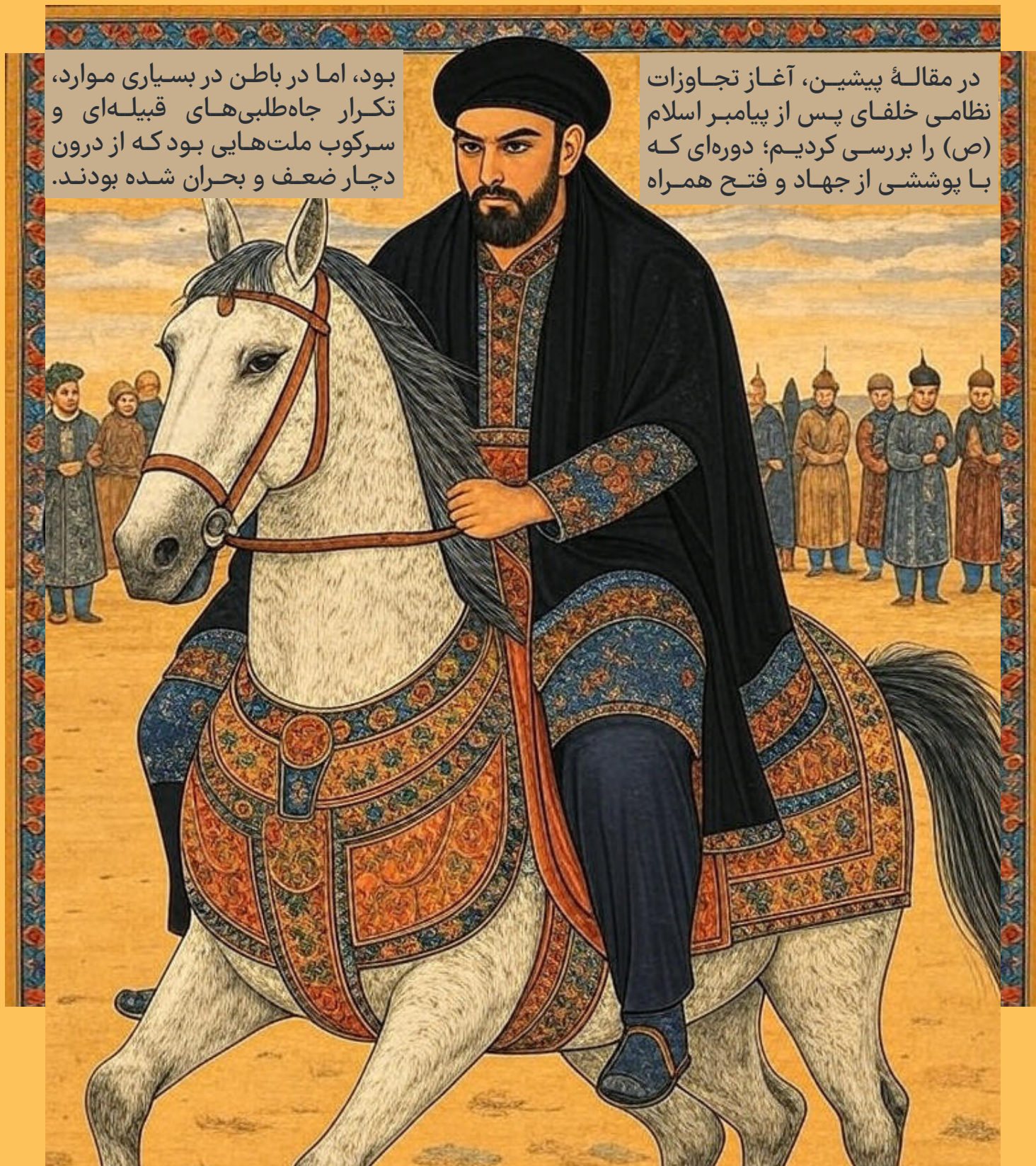
قسمت ششم

به قلم میعاد مسعودی

از پیامبر رحمت تا خلفای شمشیر، روایت خون در سرزمین پارس

بود، اما در باطن در بسیاری موارد، تکرار جاه طلبی‌های قبیله‌ای و سرکوب ملت‌هایی بود که از درون دچار ضعف و بحران شده بودند.

در مقاله پیشین، آغاز تجاوزات نظامی خلفای پس از پیامبر اسلام (ص) را بررسی کردیم؛ دوره‌ای که با پوششی از جهاد و فتح همراه



خلافت ابوبکر اگرچه کوتاه بود، اما بذر جنگ‌هایی را کاشت که در دورهٔ عمر بن خطاب به درختی تنومند از خون و خاکستر بدل شد؛ دوره‌ای که در آن، تهاجم به ایران شکل سیستماتیک‌تری گرفت و امپراتوری ساسانی در برابر حملاتی که بی‌وقفه و هدفمند پیش می‌رفت، به زانو درآمد. دورانی که به‌جای رحمت محمدی، شمشیر عمر بر سر ملتی فرود آمد که قرن‌ها تمدن و فرهنگ داشت...

در این مقاله و مقالات بعدی، به روند این جنگ‌ها، سیاست‌های عمر بن خطاب، و نتایج سنگینی که برای ملت ایران و حتی برای اصالت اسلام به همراه داشت خواهیم پرداخت.

نبرد قادسیه؛ شکستن ستون ایران

نبرد قادسیه در سال ۱۴ هجری قمری / ۶۳۶ میلادی در منطقه‌ای به همین نام، در غرب ایران و در نزدیکی کوفهٔ امروزی روی داد. نبردی که در آن، رستم فرخ‌زاد، فرماندهٔ ایرانی، در برابر لشکر سعد بن ابی‌وقاص ایستاد.

شخصیت و سیاست فرماندهان دو سپاه

رستم فرخ‌زاد:

رستم فرخ‌زاد، فرزند فرخ‌هرمز، یکی از بزرگ‌ترین سرداران نظامی دوره ساسانی بود که فرماندهی کل ارتش ایران را در واپسین سال‌های این امپراتوری به عهده داشت. او از خاندان اشرافی **فرخ‌هرمزگان** و از خاندان‌های ریشه‌دار نظامی-اشرافی ایران بود. از رستم فرخ‌زاد به‌عنوان مردی صاحب نیروی فوق‌العاده و مدیری باتدبیر و سرداری دلیر یاد کرده‌اند. [۱]

زرین کوب محقق معاصر، بی‌اعتقاد بودن رستم در شروع جنگ را چنین توصیف می‌کند: «رستم جنگ با اعراب را بی‌فایده و شاید موجب خطر می‌دید. او گمان می‌کرد اعراب از گرسنگی و تنگی و بی‌برگی خود ناچار بازخواهند گشت. اندیشه داشت که اگر جنگ روی دهد و کار به مراد برنیاید، ضعف و پریشانی ملک آشکار خواهد شد. [۲]

در نبرد قادسیه، که یکی از تعیین‌کننده‌ترین نبردهای تاریخ ایران باستان بود، رستم با سپاهی حدود ۲۵ الی ۶۰ هزار نفر به میدان رفت، [۳] ولی با وجود تلاش فراوان برای حفظ انسجام نیروها، به‌سبب اختلافات برخی از فرماندهان و اختلافات داخلی، در نهایت زمین‌گیر شد. فردوسی نیز در **شاهنامه** از رستم فرخ‌زاد به‌عنوان نماد خرد، شجاعت، میهن‌دوستی و حماسه یاد کرده و گفت‌وگوی باشکوهی میان او و سعد بن ابی‌وقاص را تصویر کرده که در آن رستم، اعراب را کسانی می‌داند که برای نان آمده‌اند، نه دین. [۴]

سعد بن ابی وقاص:

در مقابل سعد بن ابی وقاص، از نخستین مسلمانان مکه و از اعضای شورای شش نفره تعیین خلیفه پس از عمر بن خطاب بود. نام او در تاریخ اسلام بیشتر با جنگ قادسیه و شکست ایران گره خورده است؛ او با اتکا به ضعف ساختاری ارتش ایران، کمک‌های جاسوسی برخی اعراب بادیه‌نشین، و استفاده از فریب‌های نظامی، پیروزی مهمی را برای خلافت رقم زد. اما شخصیت حقیقی او را نه در میدان نبرد، بلکه در سکوت سنگینش در برابر حق، باید جست‌وجو کرد.

سعد از جمله کسانی بود که در جنگ احد مانند عمر فرار کرد و رسول خدا (ص) را تنها گذاشت و در سقیفه با ابوبکر بیعت کرد! سعد در شورای شش نفره پس از قتل عمر برای تعیین خلیفه بعد حضور داشت، اما با وجود شناخت وی از شخصیت علی بن ابی طالب از وی حمایت نکرد و با عثمان دست بیعت داد. [۵]

علی (ع) در وصف سعد در شورای شش نفره انتخاب خلیفه فرمود:

«یکی از آنها با کینه‌ای که از من داشت روی پرتافت.» [۶]

سعد پس از مرگ عثمان از اتهام به علی (ع) ابا نداشت، لذا وقتی پس از قتل عثمان، عمرو بن عاص طی نامه‌ای از او پرسید که عثمان چگونه کشته شد؟ وی در پاسخ چنین نوشت: «او با شمشیری که عایشه آن را برکشید و طلحه آن را تیز کرد و علی آن را زهرآلود کرده ... کشته شد.» [۷]

همچنین دست پسر سعد بن ابی وقاص یعنی عمر بن سعد به خون حسین بن علی (ع) آغشته است.

شرح نبرد

ارتش ایران مجهز به **فیل‌های جنگی**، زره‌های سنگین، و آرایش‌های کلاسیک بود. سپاه عرب اما تحرک بالاتری داشت و جنگ‌های نامنظم را خوب بلد بود.

تلاش برای مذاکره و دیپلماسی نمایشی

عمر پیش از آغاز جنگ، به سعد بن ابی وقاص دستور داد چند نماینده را برای گفت‌وگو با رستم بفرستد. این مذاکرات بیشتر جنبه روانی داشت تا طرف ایرانی را تحقیر و برای جنگ تضعیف کند. [۸]

- **مذاکره‌کنندگان:** مغیره بن شعبه، زهره بن عبدالله، ربعی بن عامر، حذیفه بن محسن، اینان با لباس‌های ساده وارد اقامتگاه رستم شدند و با جسارت گفتند: «ما آمده‌ایم تا شما را از بندگی بندگان به بندگی خدا برسانیم!» [۹]
- رستم تیزبین از این سخنان به ظاهر زیبا که در کالبد نفاق پنهان شده بود خشمگین شد و پیشنهاد **صلح و پرداخت مالیات (جزیه)** را رد کرد و پس از چهار ماه مذاکره جنگ آغاز شد.

ترتیب وقایع نبرد چهار روزه قادسیه:

جنگ قادسیه چهار روز به طول انجامید که به ترتیب اسامی آن: عرماس، اغواث، عماس و الهیر است. [۱۰]

روز دوم - روز «اغواث»

- مسلمانان با راهنمایی چند ایرانی تازه‌مسلمان یاد گرفتند چگونه به چشم فیل‌ها حمله کنند و فیل‌ها را از میدان خارج کنند.
- نیروهای عرب با تاکتیک‌های چریکی توانستند فشار را کاهش دهند.

روز اول - روز «عرماس»

- حمله سنگین ایرانیان با استفاده از **فیل‌های جنگی**، صفوف مسلمانان را درهم شکست. بسیاری از اعراب از میدان گریختند.
- نقش مهم **فیل سواران ایرانی**، به‌ویژه فیل سفید رستم، در این روز برجسته بود.

روز سوم - روز «عماس»

- نبرد بسیار شدید شد. برخی از نیروهای عرب، از جمله چندین زن، در پشت خط به دفاع از اردوگاه پرداختند.
- درگیری تن‌به‌تن شدت گرفت و دو طرف تلفات سنگینی دادند.

روز چهارم - شب «الهریر»

سقوط سردار ایرانی در نهر خون؛ مرگ رستم فرخزاد:

در چهارمین روز قادسیه، آسمان داغ و زمین خون آلود، گواه لحظه‌ای بود که سرداری از تبار سرزمین پارس، آخرین ایستادگی‌اش را به تصویر کشید. رستم فرخزاد، سردار سپاه ایران، که سال‌ها دیوار دفاعی میهن خود بود، در خیمه‌گاهش، خسته از جنگی نابرابر و آکنده از خیانت دربار و تفرقه اشراف، به آینده شوم ایران می‌نگریست. باد زهرآگینی که از سمت بیابان برخاسته بود، دیده‌ها را همچون سرنوشت ایران تار کرده بود و هم‌زمان، غریو اعراب فریب‌خورده که با شعار دین اما به طمع زمین آمده بودند، سنگینی شکست را نزدیک‌تر می‌کرد.

رستم، خسته اما مغرور، هنوز بر زمین نیامده بود که **نعمان بن مقرن**، سردار سپاه عرب، به خیمه‌اش یورش برد. برخی می‌گویند او از اسب به زیر کشیده شد، برخی دیگر گفته‌اند تیر و نیزه بر او بارید، و در نهایت، وقتی می‌خواست از نهر عبور کند، تیری به کمرش نشست، افتاد و نعمان سر از تن رستم جدا کرد تا پایانی باشد برای غروری خانمان‌سوز...

رفتار سعد با جسد رستم:

طبری در تاریخ خود روایت می‌کند که سعد به هلال بن علقه، قاتل رستم، گفت: «برهنه‌اش کن و هرچه خواستی به تنش واگذار.» سپس، تنی چند از عبادیان نزد سعد آمدند و گفتند: «ای امیر، پیکر رستم را بر در قصر تو دیدیم که سر دیگری بر آن بود و از ضربت درهم کوفته بود.» سعد به این سخن خندید. [۱۱] پیام‌آورانی که آمده‌اند تا بندگان را از بندگی بندگان به بندگی خدا برسانند، وقتی رستم فرخزاد را کشتند، پیکرش را برهنه کردند، به نمایش گذاشتند و بر آن خندیدند. چه تناقض تلخی!

در مقاله آینده، به نبردهای بعد از قادسیه خواهیم پرداخت؛ از **نهادن و فتح مدائن**، تا حاکمیت نوین عمر بن خطاب بر خاک پارس با چاشنی خشم و ظلم و فساد. با ما همراه باشید...

منابع:

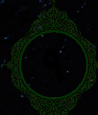
- [۵] تقریب التهذیب، طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی.
- [۶] خطبه شفشقیه.
- [۷] محقق، شرح نهج البلاغه، تحقیق شیخ عزیر الله عطاردی.
- [۸] ابن کثیر، البدایة و النهایة، ۱۴۰۶ق، ج ۷، ص ۳۸.
- [۹] طبری، ج ۳، ص ۱۷، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۴.
- [۱۰] تاریخ خلفا، ص ۱۱۶.
- [۱۱] محمد بن جریر طبری، «شب قادسیه».

- [۱] آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان ص ۳۵۸ و ۳۵۹.
- [۲] زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۳۱۹.
- [۳] برخی مورخان معاصر از جمله ریچارد فرای و برتولد اشپولر معتقدند بزرگنمایی‌هایی در گزارش تعداد سربازان صورت گرفته است. به اعتقاد ریچارد فرای، گزارش‌های مبنی بر دو برابر بودن سپاه ایران و تصور جنگ نابرابر میان سپاه اسلام و سپاه ایران، نادرست است و تعداد سربازان هرکدام از دو طرف جنگ، حداکثر ۲۵ هزار تن بوده است.
- [۴] شاهنامه، جنگ رستم فرخزاد و سعد بن ابی وقاص.

معنا مُرده بود، قائم آن را زنده کرد

به قلم شبیر احمدی

جامعهٔ معاصر در مسیری حرکت می‌کند که ظاهر آن رنگ و بوی روشن‌فکری دارد، اما در واقع به سوی نابودی پیش می‌رود. با کاشته شدن بذر مترالیسم (ماده‌گرایی محض) در ذهنیت جامعه، به مرور درخت نیهیلیسم (پوچ‌گرایی) رشد می‌کند و در نهایت ثمره و میوهٔ این درخت، مرگ معنا و از بین رفتن چهارچوب زندگی است؛ جایی که ارزش‌ها و هنجارها دچار فنا شده‌اند و دیگر معنایی برای زیستن نمی‌توان یافت.



در نهایت، بشریت به دو گروه تقسیم می‌شود: گروهی دچار افسردگی شدید، پوچ‌گرایی مطلق، بی‌انگیزگی مفرط، تمایل به خودکشی و موارد مشابه می‌شوند. و گروه دوم، از آن سر بوم خواهند افتاد؛ به دلیل از بین رفتن هنجارها و بی‌هنجاری در جامعه، تمایل به طغیان پیدا می‌کنند. رفتارهای ضد اجتماعی، پرخاشگری، فساد و سوءاستفاده از دیگران در آنها موج می‌زند. اشتباهات سیری ناپذیری به مادیات پیدا می‌کنند و برای داشتن و بیش از پیش داشتن تلاش می‌کنند. پیش‌بینی می‌شود این گروه نیز در نهایت سرانجامی مشابه گروه نخست داشته باشد.

آیا بشریت محکوم به این دو سرانجام تیره‌وتار است؟

باید بدانیم پاسخ سؤال در ریشه مشکل نهفته است:

از همان جاکه رسد درد، همان جاست دوا [۱]

در مکتب فلسفی اگزیستانسیالیسم (وجودگرایی)، پوچی و بی‌معنایی یکی از چهار بحران وجودی انسان شناخته شده است که باعث مشکلات فراوانی می‌شود؛ از اختلالات روانی متعدد تا نارسایی در عملکرد تحصیلی، شغلی و حتی اختلال در تعامل با دیگران. [۲]

کار به جایی رسید که رویکرد جدیدی در روان‌شناسی برای درمان اختلالات روانی شکل گرفت به نام روان‌درمانی اگزیستانسیال. در این رویکرد، دکتر اروین د یالوم پیشنهاد می‌دهد برای حل مسئله بی‌معنایی باید معنایی در زندگی خلق کنیم و به آن متعهد باشیم، هرچند این معنا سطحی باشد؛ مانند خرید خانه یا کنار خانواده بودن و... (برای اطلاعات بیشتر

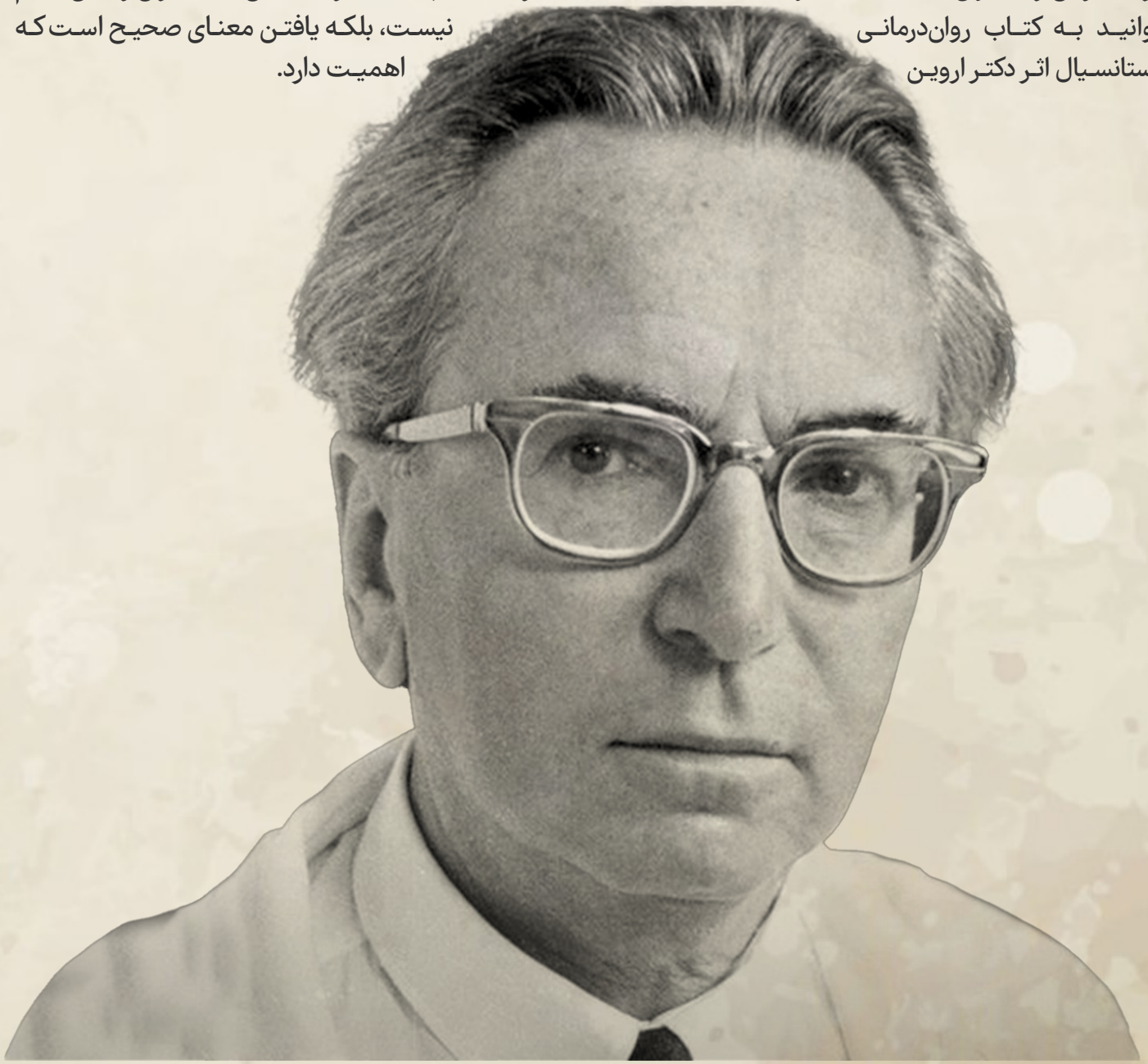
می‌توانید به کتاب روان‌درمانی

اگزیستانسیال اثر دکتر اروین

د یالوم مراجعه کنید).

همچنین دکتر ویکتور فرانکل بی‌معنایی را مشکل اساسی بسیاری از انسان‌ها دانسته و به همین منظور رویکرد درمانی جدیدی معرفی کرده است به نام معنادرمانی (لوگوتراپی) که به‌طور تخصصی به این مشکل می‌پردازد. او پیشنهاد می‌کند هر فرد معنای انحصاری زندگی خود را کشف کرده و به آن بپردازد. (می‌توانید به کتاب‌های «انسان در جست‌وجوی معنا» و «معنادرمانی» اثر ویکتور فرانکل مراجعه کنید).

با مطالعه بیشتر درمی‌یابیم که این مکاتب فلسفی و روان‌شناسی اساساً زندگی را بی‌معنا می‌دانند و به همین دلیل افراد را تشویق می‌کنند به‌صورت خودجوش برای زندگی معنا خلق کنند یا معنای انحصاری زندگی خود را بیابند. چه‌بسا صرفاً یافتن معنا برای زندگی مهم نیست، بلکه یافتن معنای صحیح است که اهمیت دارد.



طلوع کرد؛ سید احمد الحسن، یمانی موعود و بیدارگر خفتگان آمد تا با انتشار نور و علم الهی، آتشی که جامعه در آن می سوخت را خاموش کند، و با بیان هدف حقیقی خلقت و زندگی، بسیاری از مشکلات را ریشه کن سازد.

خداوند می فرماید: (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) (سوره ذاریات، آیه ۵۶) (و جن و انس را جز برای این که مرا پرستند نیافریدم).

و برای درک بهتر این آیه شریف: امام حسین علیه السلام فرمودند:

«أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَخْلَقَ الْعِبَادَةِ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ، فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ، فَإِذَا عَبَدُوهُ اسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَا سِوَاهُ. فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ يَا أَبَى أَنْتَ وَأُمِّي

آنچه امروزه در جوامع انسانی شاهد آن هستیم، این است که تاکنون بشریت از کشف و خلق معنای واقعی زندگی عاجز بوده و تلاش هایش برای حل این مشکل مانند نوشیدن آب شور برای رفع تشنگی بوده است. به استثنای حجت های الهی علیهم السلام که معنای زندگی را به درستی کشف کردند و برای هدایت بشر به تبلیغ آن پرداختند.

شاید برای بسیاری از ما پاسخ ساده و بدیهی باشد: بله، معنای زندگی مشخص است و از دیرباز شنیده ایم. پیامبران و حجت های الهی برای گوشزد کردن این رسالت عظیم زحمات بسیار کشیدند، اما ظلمت و تاریکی جلوی انتشار نور حقیقت را گرفت و بشریت در اعماق جهل در خواب عمیق باقی ماند. تا آن که خورشید آل محمد



الهی در او تجلی می‌کند و خداوند او را خلیفه و جانشین خود در زمین می‌داند.
(وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...)
(سوره بقره، آیه ۳۰) (و آن زمان را یاد آر که پروردگارت به فرشتگان گفت: من جانشینی در زمین قرار می‌دهم...).

در نتیجه، انسان که در دنیای تاریک و مملو از پوچی و بی‌معنایی سرگردان است، عجز خود را در خلق معنا نشان داده و در یافتن حقیقت وجود خویش ناتوان بوده است؛ همچنین تلاش‌هایش برای خلق معنای زندگی چیزی جز توهّمات زودگذر نبوده است. بنابراین، عطش انسان برای یافتن معنای حقیقی تنها به واسطه آب زلالی سیراب می‌شود که فرستادگان الهی به‌عنوان راهنمایان بشر ارائه داده‌اند؛ معنایی حقیقی که حیات جاودان به انسان ارزانی می‌دارد و مسیر آن به ملکوت مقدس ختم می‌شود.

در این مسیر، نه‌تنها انسان موفق به کشف معنا می‌شود، بلکه نور وجودش با شناخت خداوند و پرستش راستین فروغ می‌یابد؛ و این آگاهی، صفات الهی را در جان وی متجلی ساخته و کمال را برای او به ارمغان می‌آورد.

فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟ قَالَ: «مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ» «ای مردم، همانا خدای بزرگ بندگان را نیافریده مگر برای آن که او را بشناسند. آنگاه که او را شناختند، او را پرستش خواهند کرد، هنگامی که او را پرستش کردند از بندگی غیر او بی‌نیاز می‌شوند. مردی گفت: ای فرزند رسول خدا، پدر و مادرم فدایت باد، شناخت خدا چیست؟ فرمود: عبارت است از شناخت امام هر زمان، آن امامی که اطاعت او بر مردم واجب است.» [۳]

پس هدف خلقت، پرستش خداوند است؛ در حقیقت، شناخت خداوند که به واسطه شناخت امام هر زمان محقق می‌شود. انسان با شناخت حجت الهی زمان خود، به شناخت خداوند می‌رسد و هدف حقیقی خلقت را درمی‌یابد. شناختی که از طریق از بین بردن منیت و توجه به خداوند حاصل می‌شود؛ به این صورت که به جای نگاه کردن به «أنا» (من)، به «هو» (او) یعنی خداوند تعالی چشم بدوزیم و هر خواسته و عمل ما برای او باشد، تا در نهایت چیزی از «من» در درون ما باقی نماند و تمام منیت برای خداوند قربانی شود.

در پی این امر، انسان به جایگاهی می‌رسد که صفات

منابع:

[۱] مولانا

[۲] روان‌شناسی وجودی، رولو می؛ هستی و نیستی، ژان پل سارتر؛ روان‌درمانی اگزیستانسیال، اروین د یالوم.

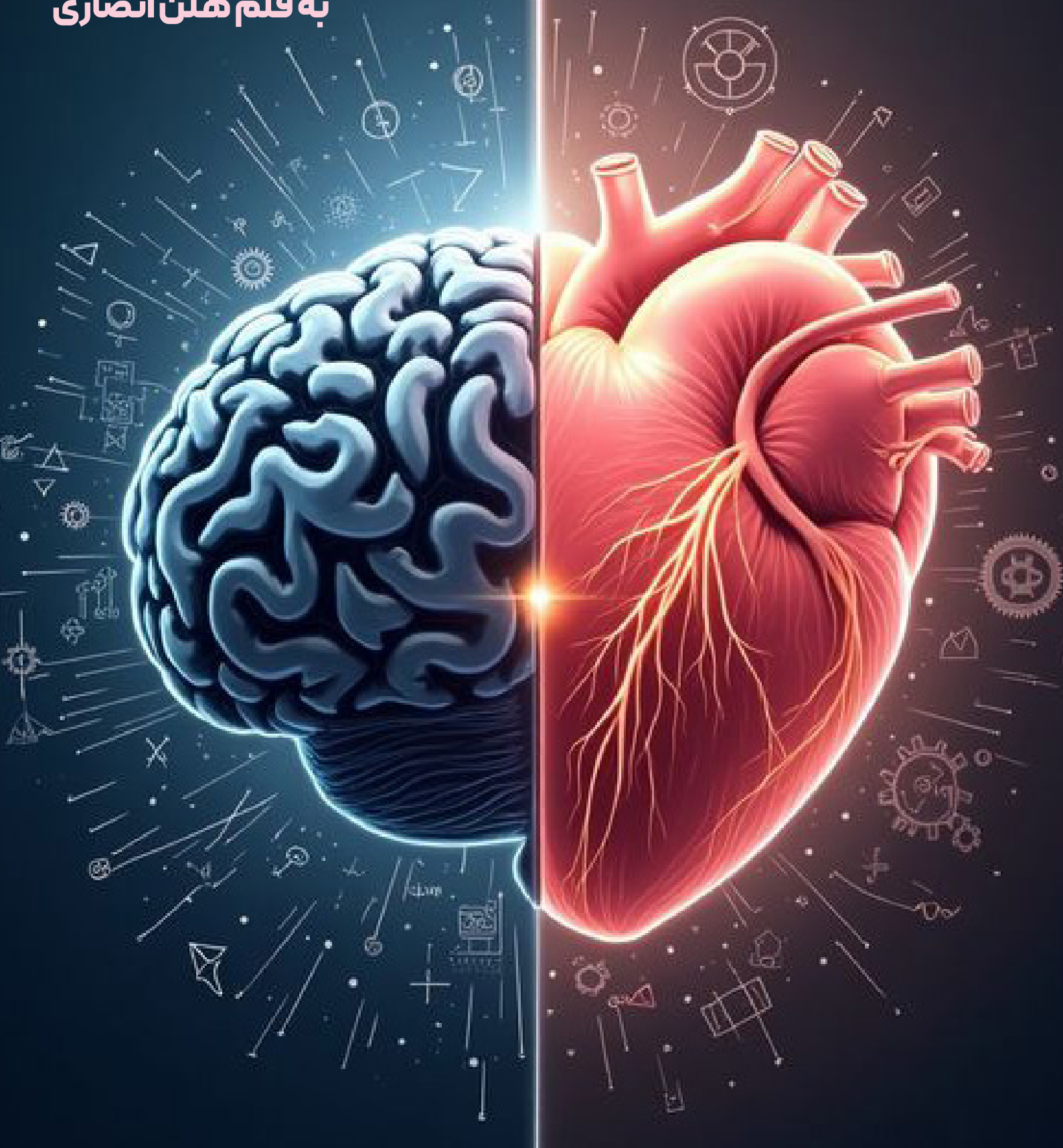
[۳] شیخ صدوق، علل الشرائع، ص ۹.



قلب یا مغز

کدام یک مرکز تفکر است؟

به قلم هلن انصاری



استدلال، یادگیری و حل مسائل، در مغز انجام می‌پذیرد. با این حال، در بسیاری از سنت‌ها و مکاتب فلسفی و دینی، قلب به عنوان مرکز احساسات، اراده و گاهی حتی تفکر نیز شناخته شده است. به طور خلاصه، از دیدگاه علمی مغز مرکز تفکر است؛ اما در فلسفه‌های معنوی و دینی، قلب نماد مرکز احساسات عمیق و گاه تفکر معنوی محسوب می‌شود. این مقاله، با تحلیل آیات قرآن، روایات اسلامی، دیدگاه‌های فلاسفه اسلامی و یافته‌های علمی نوین، به بررسی جایگاه واقعی اندیشه می‌پردازد.

پرسش از جایگاه اندیشه، یکی از بنیادی‌ترین مسائل معرفت‌شناختی در تاریخ تفکر بشری است. در حالی که دستاوردهای علم مدرن، مغز را به عنوان مقر اصلی اندیشه معرفی می‌کنند، سنت‌های دینی و عرفانی قلب را منبع اصلی درک و شعور می‌دانند.

از منظر علمی، مغز مرکز اصلی تفکر و پردازش اطلاعات به شمار می‌رود. مغز مسئول دریافت، تحلیل و پردازش داده‌های حسی، استدلال، تصمیم‌گیری، حافظه و بسیاری دیگر از عملکردهای شناختی است. تمامی فرایندهای پیچیده فکری، همچون



۱. دیدگاه دانشمندان و فلاسفه‌ای که مغز را تنها مرکز تفکر می‌دانند

در علوم اعصاب، مغز به عنوان مرکز اصلی پردازش اطلاعات، تصمیم‌گیری، حافظه، یادگیری، تحلیل و کنترل حرکات ارادی شناخته می‌شود. نظریه پردازان برجسته‌ای بر این دیدگاه تأکید دارند:

۱. دانیل دنت (Daniel Dennett):

فیلسوف معاصر آمریکایی و نویسنده کتاب توضیح آگاهی (۱۹۹۱) معتقد است تمام حالات ذهنی، از جمله اندیشه و آگاهی، صرفاً حاصل فعالیت‌های فیزیکی مغز هستند. [۱]

۲. آندریاس وزالیوس (Andreas Vesalius):

آناتومی‌دان قرن شانزدهم، از نخستین کسانی بود که سیستم عصبی مرکزی را به عنوان جایگاه ذهن و احساسات معرفی کرد. آثار او پایه‌گذار دیدگاه مکانیکی نسبت به ذهن در دوره رنسانس شد. وزالیوس معتقد بود مغز انسان مرکز اصلی تجربه‌های حسی و منبع تفکر و آگاهی است و ذهن یا افکار را محصول فرایندهای مادی و فیزیولوژیکی مغز می‌دانست. [۲]

۳. پاتریشیا و پل چرچلند (Patricia & Paul Churchland):

این دو فیلسوف برجسته نوروفلسفه بر این باورند که مفاهیم سنتی ذهن باید جای خود را به تحلیل‌های علمی مبتنی بر مغز بدهند. آنها نظریه «حذف‌گرایی» را مطرح کرده‌اند که می‌گوید مفاهیمی چون «باور» و «اراده» باید با مفاهیم عصبی جایگزین شوند. [۳]

۴. مایکل گازانیگا (Michael Gazzaniga):

پیشگام علوم اعصاب‌شناسی و یکی از بنیان‌گذاران این علم، در آثار خود مانند غریزه آگاهی تأکید می‌کند که ذهن و آگاهی از فعالیت‌های عصبی مغز، به ویژه قشر پیش‌پیشانی ناشی می‌شود. او معتقد است که عملکردهای شناختی مانند زبان، استدلال و تصمیم‌گیری به طور مستقیم با ساختارهای عصبی مغز مرتبط است. [۴]

در مقابل این دیدگاه‌ها که مغز را مرکز اصلی تفکر می‌دانند، برخی از فلاسفه و علما معتقدند که مرکز تفکر و اندیشه، قلب است نه مغز.

۲. قلب در قرآن کریم

بارها در قرآن کریم از دل (قلب) یاد شده است. خدای متعال می‌فرماید:

(أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ) (سوره حج، آیه ۴۶)
(آیا در زمین گردش نکرده‌اند تا برای آنان دل‌هایی [بیدار و بینا] پیدا شود که با آن بیندیشند، یا گوش‌هایی که با آن [اندرزها را] بشنوند؟ حقیقت این است که دیده‌ها کور نیست، بلکه دل‌هایی که در سینه‌هاست، کور است).

(وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ) (سوره اعراف، آیه ۱۷۹)

(و مسلماً بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم، [زیرا] آنان دل‌هایی دارند که به وسیله آن [معارف الهی را] در نمی‌یابند، و چشمانی دارند که با آن [حقایق و نشانه‌های حق را] نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که به وسیله آن [سخن خدا و پیامبران را] نمی‌شنوند. آنان مانند چهارپایان هستند، بلکه همراه‌ترند؛ اینان همان بی‌خبران و غافلان‌اند).

(وَمِنْهُمْ مَّنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ) (سوره انعام، آیه ۲۵)

(گروهی از آنان به سخنان تو گوش فرامی‌دهند، و ما [به کفر لجاجت و کفرشان] بر دل‌هایشان پوشش‌هایی قرار دادیم که آن را نفهمند، و در گوش‌هایشان سنگینی نهادیم [تا نشنوند]. و اگر همه نشانه‌های حق را ببینند، باز هم به آن ایمان نمی‌آورند؛ تا آنجا که وقتی به محضر می‌آیند، با تو مجادله و ستیزه می‌کنند. کافران [از روی لجاجت و عناد] می‌گویند: این [قرآن] جز افسانه‌های پیشینیان نیست).

(وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ) (سوره نمل، آیه ۷۴)
(و به راستی پروردگارت آنچه را سینه‌هایشان پنهان می‌دارد و آنچه را آشکار می‌کنند، می‌داند).

(وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ) (سوره ملک، آیه ۱۳)
(و گفتارشان را پنهان کنید یا آن را آشکار سازید، مسلماً او به نیات و اسرار سینه‌ها داناست).

روایات اهل بیت علیهم السلام نیز بر نقش قلب در درک و شناخت تأکید دارند:

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«العقل فی مسکنه فی القلب» «جایگاه عقل، قلب است.» [۵]

و نیز در مناظره‌ای با پزشک هندی می فرماید:

«بالعقل الذی فی قلبی و الدلیل الذی أحتج به فی معرفة ربی» «با عقلی که در قلبم است و دلیلی که به وسیله آن بر شناخت پروردگارم استدلال می کنم.» [۶]

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«إِنَّ فِي الْجَسَدِ مَضْغَةً، إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ» «در بدن پاره گوشتی است که اگر صالح باشد، تمام بدن صالح است، و اگر فاسد گردد، همه بدن فاسد خواهد شد. بدانید که آن قلب است.» [۷]

امام علی علیه السلام فرمودند:

«مَا كُلُّ ذِي قَلْبٍ بَلْبِيٍّ، وَلَا كُلُّ ذِي سَمْعٍ بِسَمِيعٍ، وَلَا كُلُّ نَاطِرٍ بِبَصِيرٍ» «نه هر صاحب دلی خردمند است، و نه هر صاحب گوشی شنوا، و نه هر بیننده‌ای بیناست.» [۸]

به نسبتی که میان اعضا برقرار است، همراه با نوع عمل یا توانایی‌شان توجه کنید: شنوایی برای گوش، بینایی برای چشم و خرد برای قلب. در حکمت اسلامی، قلب حقیقتی مجرد و واسطه میان جسم و نفس شناخته می شود.

ملاصدرا شیرازی در الأسفار الأربعة می نویسد: «قلب، ظرف درک حضوری و محل تجلی انوار عقلی و الهی است.» [۹]

ابن عربی نیز در الفتوحات المکیه، قلب را «آینه تجلی اسماء الهی» و موضع مکاشفه و معرفت شهودی می داند. [۱۰]

ما در اینجا بحث مختصری از محمد حسین طباطبایی درباره معنای قلب در قرآن ارائه می دهیم که می تواند راهگشا باشد:

در سوره اعراف، آیه ۱۷۹ آمده است:

(وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ) (و مسلماً بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده ایم، [زیرا] آنان دل هایی دارند که به وسیله آن [معارف الهی را] در نمی یابند، و چشمانی دارند که با آن [حقایق و نشانه های حق را] نمی بینند و گوش هایی دارند که به وسیله آن [سخن خدا و پیامبران را] نمی شنوند. آنان مانند چهارپایان هستند، بلکه گمراه ترند؛ اینان همان بی خبران و غافلان اند).

این آیه از شواهدی است که دلالت می کند بر این که مراد از قلب، آدمی یعنی خویشتن او، نفس و روح اوست. هرچند بسیاری از عوام تعقل، تفکر، حب، بغض، خوف و مانند این ها را به قلب نسبت می دهند، با این پندار که این عضو مسئول ادراک است، اما در واقع، مدرک واقعی خود انسان است؛ این اعضا تنها ابزار درک اند، چون درک از مصادیق "کسب" است که به خود انسان نسبت داده می شود. نظیر این معنا را در آیه (فَإِنَّهُ آتِمُّ قَلْبُهُ) و آیه (وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ) نیز می بینیم.

ابوعلی سینا نیز در مسئله این که مرکز ادراکات و صفات نفسانی در بدن انسان چیست، نظریه‌ای ارائه داده که طبق آن، قلب مرکز ادراکات است، و مغز تنها ابزار است؛ همان گونه که چشم ابزار بینایی و گوش ابزار شنوایی است، ولی عضوی که می‌بیند و می‌شنود، در واقع قلب است.

بنابراین، نسبت دادن ادراک، گناه، محبت، عشق و... به قلبی که در سینه است، اشاره به نفس و وجود آدمی دارد، نه قلب صنوبری و جسمانی. این معنا نه تنها با علم در تضاد نیست، بلکه علم نیز آن را تأیید می‌کند. [۱۱]

اما چه عاملی باعث شده که ادراکات انسانی را به قلب نسبت دهند؟ ظاهراً منشأ آن این است که انسان، با مشاهده حیوانات و حالت‌های بیهوشی، دریافته که در صورت توقف قلب، حیات از بین می‌رود. از این تجربه چنین استنتاج شده که مبدأ حیات، قلب است، به این معنا که روح ابتدا به قلب تعلق می‌گیرد، و سپس به سایر اعضا می‌رسد. به همین دلیل، حالات روانی و احساساتی چون شعور، اراده، حب و بغض، و... به قلب نسبت داده شده‌اند، زیرا قلب اولین عضوی است که روح به آن تعلق گرفته است.



۳. دیدگاه سید احمد الحسن

ایشان بیان می‌کند:

«اطلاعات و داده‌هایی که انسان دارد، برخی از آن از این عالم جسمانی و مثلاً از چشم و گوش سرچشمه می‌گیرد، و پاره‌ای از آن، از ملکوت اعلی می‌آید؛ مثل وحی بر انبیا و رؤیای صادقانه. این اطلاعات بر صفحه وجودی انسان یا جایی که می‌توان آن را «محل حافظه» یا «محل اطلاعات» نام نهاد، اثر و نقشی بر جای می‌گذارد. برخلاف تصور عمومی، این محل در نفس انسانی (روح) قرار دارد، نه در مغز. عملکرد مغز همچون دستگاه نمابر یا تلفن است؛ ابزاری برای انتقال داده‌ها، نه محل نگهداری دائمی اطلاعات. یادآوری و به خاطر آوردن، یعنی استخراج این داده‌ها از نفس و بازنمایی آنها در سطح جسمانی. انسان با قلبش احساس می‌کند. قلب، همان روح است و هر انسان مؤمن، کلمات خداوند را متناسب با احوالش، احساس و ادراک می‌نماید.» [۱۲]

همچنین به این پرسش و پاسخ دقت کنید:

سؤال: از اهل بیت (علیهم‌السلام) روایت شده که اگر نصف جسدی که سینه در آن است پیدا شود، بر آن نماز گزارده می‌شود، اما اگر فقط سر جسد پیدا شود، بر آن نماز گزارده نمی‌شود. دلیل آن چیست؟
پاسخ سید احمد الحسن:

«همانا موضع اتصال روح در جسد، سینه انسان است و نماز بر سینه است، نه بر سر. و نماز بر میت، اگر از مؤمنین باشد، برای ساکن شدن و مطمئن شدن روح اوست.

خداوند در توصیف حال کافران می‌فرماید: (خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ) (خداوند بر دل‌هایشان مهر زده است).

و در وصف حال منافقان می‌فرماید:

(فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَّادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا) (در دل‌های آنان بیماری است، پس خداوند بر بیماری‌شان افزود).

و خداوند خطاب به رسول اکرم (ص) می‌فرماید: (أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ) (آیا ما سینه‌ات را برایت نگشودیم؟)

و حضرت موسی (علیه‌السلام) عرض می‌کند: (قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي) (گفت: پروردگارا! سینه‌ام را برایم بگشا).

و حضرت یوسف (علیه‌السلام) می‌فرماید: (رَبِّیْ اِنِّیْ تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ * وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِیْ اِیْرَهِیْمَ وَاسْحَاقَ وَیَعْقُوبَ، مَا كَانَ لَنَا اَنْ نُّشْرِكَ بِاللّٰهِ مِنْ شَیْءٍ، ذٰلِكَ مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ عَلَیْنَا وَ عَلَی النَّاسِ وَلَکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَشْکُرُوْنَ) (زیرا من آیین گروهی را که به

خدا ایمان ندارند و به آخرت کافرند، ترک گفتم * و از آیین پدرانم، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، که دین توحید و خداپرستی است، پیروی کردم. در آیین ما هرگز نباید چیزی را با خدا شریک دانست. این توحید و ایمان به یگانگی خدا، فضل و عطای خدا بر ما و بر مردم است، اما بیشتر مردم شکر این عطا را به جا نمی آورند).

در واقع، می توان گفت که این نفس انسان است که اعمال و رفتار را تعیین می کند، و محل اتصال آن، قلب انسان است. و قلب، همان روح انسان است. در نتیجه، این روح انسان است که می اندیشد و این اندیشه را از طریق قلب برای انسان ظاهر می سازد. [۱۳] و [۱۴]

شواهد علمی

براساس گزارش های متعدد پزشکی، افرادی که در حالت کما یا مشابه کما قرار دارند، گاه پس از بازگشت به هوشیاری، اطلاعاتی از محیط اطراف خود را به یاد می آورند. این اطلاعات شامل صداهای اطراف، گفت وگوهای پزشکان یا خانواده، نور اتاق و حتی جملات خاصی است که در حضور آنها گفته شده بود. این پدیده به صورت علمی «Covert Consciousness» شناخته می شود. [۱۵]

از دیدگاه پزشکی، در مرگ مغزی، فعالیت الکتریکی مغز به طور کامل قطع می شود. EEG یا نوار مغزی هیچ سیگنال فعالی ثبت نمی کند و فرد از نظر بالینی مرده محسوب می شود. [۱۶]

اما پرسش اساسی این است: وقتی مغز از کار افتاده و خاموش است، این اطلاعات چگونه ثبت شده اند؟ چه ساختاری مسئول این ادراک و

ذخیره سازی است؟

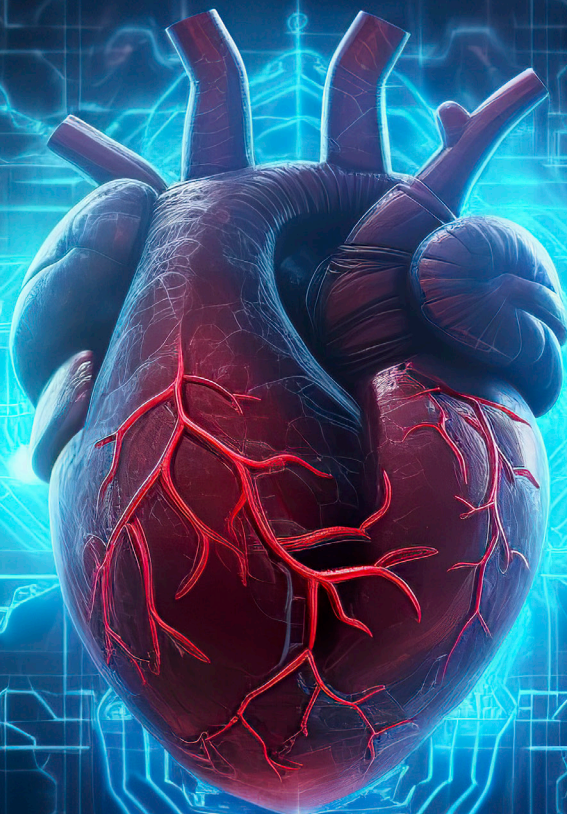
پاسخ این پرسش ما را به یافته های جدید علوم اعصاب درباره عملکرد قلب هدایت می کند. در قلب انسان، شبکه ای از حدود ۴۰,۰۰۰ نورون مستقل وجود دارد که به آن «مغز قلب» (Heart Brain) گفته می شود. [۱۷] این شبکه عصبی می تواند به صورت مستقل اطلاعات را پردازش کرده، از تجربه ها یاد بگیرد و سیگنال هایی را به مغز ارسال کند. [۱۸]

مطالعات مؤسسه Heart Math نشان داده اند که قلب نه تنها دریافت کننده سیگنال های عصبی از مغز است، بلکه اطلاعات را به مغز نیز ارسال می کند و در تصمیم گیری های خودکار بدن نقش دارد. مسیرهای عصبی که از قلب به مغز می روند، بیشتر از مسیرهای معکوس هستند، که نشان می دهد قلب در موقعیتی فعال و فرمانده نسبت به مغز قرار دارد. [۱۹]

صرفاً یک پمپ خون نیست، بلکه نقش فعالی در شناخت و احساس ایفا می‌کند.

بنابراین، شواهد تجربی (بازگشت ادراک پس از کما یا مشابه کما)، یافته‌های علوم اعصاب (نورون‌های قلب، میدان اطلاعاتی قلب، ارتباط دوطرفه با مغز) و مشاهدات بالینی، همگی ما را به این نتیجه می‌رسانند که مرکز نهایی ادراک و آگاهی لزوماً مغز نیست، بلکه ممکن است قلب باشد.

علاوه بر این، قلب میدان الکترومغناطیسی قدرتمندی ایجاد می‌کند که از مغز بسیار قوی‌تر است: تا ۱۰۰ برابر از نظر الکتریکی و تا ۵۰۰۰ برابر از نظر مغناطیسی. [۲۰] این میدان اطلاعات محیط را دریافت می‌کند و بر مغز و دیگر اندام‌های بدن تأثیر می‌گذارد. از این منظر، قلب می‌تواند در شرایطی که مغز خاموش یا ناکارآمد است، همچنان اطلاعات محیطی را دریافت، پردازش و حتی ذخیره کند. این یافته‌ها نشان می‌دهند که قلب،



نتیجه‌گیری

کرده‌اند و یافته‌های علمی جدید نیز از نقش پیچیده قلب در شناخت و ادراک پرده برداشته‌اند. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که **قلب نخستین و حقیقی‌ترین جایگاه اندیشه و ادراک در انسان است**؛ جایی که عقل به نور هدایت می‌رسد و حقیقت در آن تجلی می‌یابد.

تحلیل مجموعه‌ای از منابع قرآنی، حدیثی، فلسفی و علمی، مؤید آن است که قلب نه تنها به معنای نمادین بلکه به معنای واقعی، جایگاه اندیشه، درک و هدایت است. قرآن و روایات اسلامی، قلب را محل تفکر معرفی می‌کنند. فلاسفه اسلامی این نقش را در چهارچوب هستی‌شناسی و عقل‌حضوری تحلیل

منابع:

- [1] Dennett, D. (1991). *Consciousness Explained*. Little, Brown and Company.
- [۲] Vesalius, A. (۱۵۴۳). *De Humani Corporis Fabrica*. (ترجمه در اصول فلسفه آینده، ص ۱۴۳).
- [3] Churchland, P. M., & Churchland, P. S. (1998). *Neurophilosophy: Toward a Unified Science of the Mind-Brain*. MIT Press.
- [4] Gazzaniga, M. S. (2018). *The Consciousness Instinct: Unraveling the Mystery of How the Brain Makes the Mind*. Farrar, Straus and Giroux.
- [۵] کلینی، محمد بن یعقوب. الکافی، ج ۱، باب العقل و الجهل، حدیث ۱.
- [۶] ری‌شهری، محمد. العقل و الجهل فی الكتاب و السنه، ص ۴۰.
- [۷] بخاری، محمد بن اسماعیل. صحیح بخاری، حدیث ۵۲.
- [۸] شریف رضی. نهج‌البلاغه، خطبه ۸۸.
- [۹] صدرالدین شیرازی (ملاصدرا). الأسفار الأربعة.
- [۱۰] ابن عربی. الفتوحات المکیه.
- [۱۱] طباطبایی. المیزان، ترجمه موسوی همدانی، قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴ش، ج ۲، ص ۲۳۵.
- [۱۲] سید احمدالحسن (ع). در محضر عبد صالح، جلد ۱.
- [۱۳] سید احمدالحسن (ع). متشابهات، جلد ۲، سؤال ۴۴.
- [۱۴] قرآن کریم: بقره، آیه ۷؛ بقره، آیه ۱۰؛ شرح، آیه ۱؛ طه، آیه ۲۵؛ یوسف، آیات ۳۷-۳۸.
- [15] Schiff, N. D. (2015). Cognitive motor dissociation following severe brain injuries. *JAMA Neurology*.
- [16] Wijdicks, E. F. M. (2002). Brain Death. *The New England Journal of Medicine*.
- [17] Armour, J. A. (1991). Anatomy and function of the intrathoracic neurons regulating the mammalian heart.
- [18] Armour, J. A., & Ardell, J. L. (2004). Cardiac neuronal hierarchy and heart-brain interactions. *The Neuroscientist*.
- [19] McCraty, R., Atkinson, M., Tomasino, D., & Bradley, R. T. (2009). The coherent heart: Heart-brain interactions and psychophysiological coherence. *Integral Review*, 5(2), 10–115.
- [20] HeartMath Institute. (2015). *Science of the Heart* (Vol. 2).

مشتی از خروار |

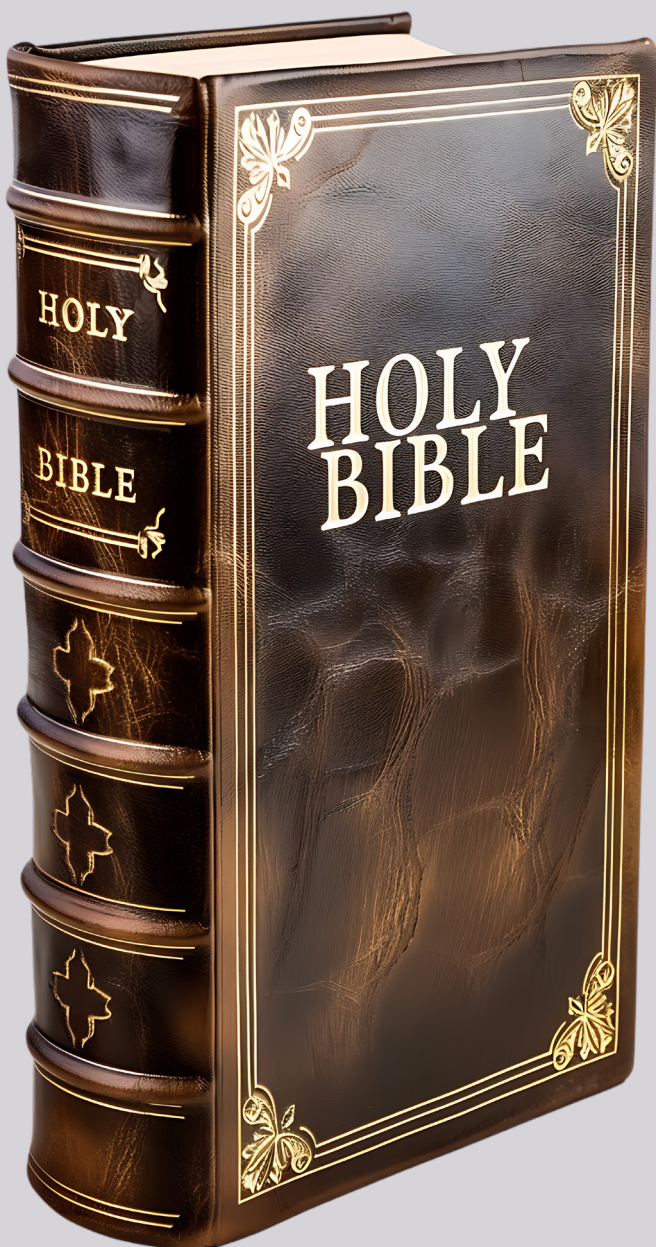
نقد و بررسی کلمات ناصر مکارم شیرازی دربارهٔ شخص مصلوب

قسمت ششم |

بررسی نکته هفتم دربارهٔ مصلوب

ناصر مکارم شیرازی باید به پرسشی از سید احمد الحسن دربارهٔ انجیل برنابا پاسخ می‌داد.

به قلم ارمیا خطیب



پیش‌گفتار

ناصر مکارم شیرازی در نکته هفتم خود این متن را ارائه می‌کند:

«۷- بعضی از اناجیل موجود (غیر از اناجیل چهارگانهٔ مورد قبول مسیحیان) مانند انجیل برنابا، رسماً مصلوب شدن عیسی (ع) را نفی کرده و نیز بعضی از فرق مسیحی در مصلوب شدن عیسی (ع) تردید کرده‌اند و حتی بعضی از محققان معتقد به وجود دو عیسی در تاریخ شده‌اند: یکی "عیسای مصلوب" و دیگری "عیسای غیرمصلوب" که میان آن دو پانصد سال فاصله بوده است! مجموع آنچه در بالا گفته شد، قرائنی است که گفتهٔ قرآن را در مورد اشتباه در قتل و صلب مسیح روشن می‌سازد.» [۱]

• نقد و بررسی ادعای هفتم ناصر مکارم شیرازی

می‌گوییم:

اول. اما این که او از بین آن انجیل به انجیل برنابا اشاره می‌کند، در حقیقت مایهٔ تأسف است! سید احمد الحسن دربارهٔ این انجیل چند سؤال اساسی را می‌پرسد که بسیار مهم است. ایشان بیان می‌کند:

«خداوند شما را توفیق دهد! انجیل برنابای متداول، صددرصد انجیلی جعلی است و فرد مسلمان نمی‌تواند با آن بر مسیحیان احتجاج کند؛ زیرا به اختصار برای این انجیل هیچ طریق یا سند تاریخی معتبری وجود ندارد. نسخهٔ انجیل قدیمی که این انجیل از روی آن چاپ شده، کجاست؟ تاریخ آن چه موقع است؟ کجا یافت شده و آیا مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است؟ چه کسی آن را بررسی کرده و در این خصوص چه گفته است؟ کسی که می‌خواهد به وسیلهٔ این کتاب احتجاج کند باید به این پرسش‌ها پاسخ گوید و البته بعد از آن درمی‌یابد که دستش از هر دلیل و مدرکی که بتواند به پشتوانهٔ آن با این کتاب بر مسیحیان احتجاج کند، خالی است.» [۲]

حق ماست انتظار داشته باشیم ناصر مکارم شیرازی پیش قدم شود و دست کم به یکی از پرسش‌های سید احمد الحسن دربارهٔ انجیل برنابا پاسخ دهد؛ اما چگونه پاسخ دهد؟! او از یک سو ظاهراً به این انجیل علاقه دارد و از سوی دیگر، هر کلمه‌ای که بگوید رسوایی علمی‌اش را بیش از گذشته آشکار می‌کند.

دوم. ناصر مکارم شیرازی از انجیل دیگری نیز صحبت کرده است و عاقلانه است که در مقابل انجیل برنابای رواج یافتهٔ امروزی که هیچ پایه و اساسی ندارد، به سند تاریخی کشف شده در مصر به نام انجیل یهودا رجوع شود که تاریخ آن به ابتدای قرن سوم میلادی بازمی‌گردد. [۳] بر پایهٔ انجیل یهودا نام شخص مصلوب «یهودا» است. [۴] شاید کسی بگوید این یهودا همان یهودای اسخریوطی است که جزو دوازده شاگرد عیسی (ع) بوده است! اما در این انجیل می‌خوانیم که عیسی (ع) به این یهودا می‌گوید: «**تو سیزدهمین خواهی بود**»؛ عبارتی که نشان می‌دهد او جزو آن دوازده شاگرد عیسی (ع) - که یهودای خائن یکی از آنهاست - نبوده است. همچنین او برای پادشاهی بازخواهد گشت، [۵] شبیه همان موضوعی که مصلوب خطاب به پیلطس می‌گوید! این که پادشاهی او در آن زمان نبود! [۶] همچنین در این انجیل اشاره شده است که او نسلی دارد که جانشینان خدا بر روی زمین خواهند بود. [۷] لازم است بدانیم که یهودا در عربی به معنی حمد یا احمد است [۸] و روایات وارد شده از محمد (ص) و آل محمد (ع) نشان می‌دهد که شخص به صلیب کشیده شده قائم و از نسل امام علی علیه السلام و حجتی از حجت‌های خداست. [۹] بنابراین او کسی نیست جز احمد در وصیت حضرت محمد (ص)؛ به عبارت دیگر همان مهدی اول علیه السلام.

نکته. ناصر مکارم شیرازی می‌گوید: «بعضی از محققان معتقد به وجود دو عیسی در تاریخ شده‌اند: یکی "عیسای مصلوب" و دیگری "عیسای غیرمصلوب" که میان آن دو پانصد سال فاصله بوده است.»

می‌گوییم: هنگام مراجعه به منبع مورد استنادش دیدیم از سید طباطبایی اقتباس کرده‌است؛ در کتاب سید طباطبایی خواندم:

«و بسا از محققین تاریخ گفته‌اند: داستان‌های تاریخی که در این مسئله ضبط شده و حوادثی که با دعوت آن جناب ارتباط داشته و داستان‌هایی که تاریخ از حکام و داعیان معاصر عیسی (ع) ضبط کرده، همه با دو تن انطباق دارند که نام هر دو مسیح بوده و بین آن دو بیش از پانصد سال فاصله بوده است، مسیح اول مسیح حقیقی و پیامبر خدا بوده که کشته نشده و مسیح دوم مردی باطل‌گو بوده که به دار آویخته شده است.» [۱۰]

نخست آن که مکارم شیرازی با استناد به نقل سید طباطبایی خود را در تناقضی آشکار قرار داده است؛ زیرا او پیش‌تر می‌کوشید نشان دهد یهودای اسخریوطی به جای عیسی (ع) مصلوب شد، اما اکنون با تکیه بر آن نقل، ظاهراً می‌کوشد اصل رخدادی را که قرار بود در همان زمان روی دهد، انکار کند تا خیال خود را آسوده سازد.

اما نکته‌ای که ما مسلمانان باید به آن توجه کنیم این است: از متن قرآنی روشن است که یهود قصد داشتند

واقعه به صلیب کشیدن عیسی (ع) را همان زمان رقم بزنند، ولی امر بر آنان مشتبه شد و در نتیجه عیسی (ع) را به صلیب نکشیدند.

«و گفته آنان که: «ما مسیح، عیسی بن مریم، پیامبر خدا را کشتیم»، و حال آن که آنان او را نکشتند و مصلوبش نکردند، لکن امر بر آنان مشتبه شد؛ و کسانی که دربارهٔ او اختلاف کردند، قطعاً در مورد آن دچار شک شده‌اند و هیچ علمی بدان ندارند، جز آن که از گمان پیروی می‌کنند، و یقیناً او را نکشتند.» [۱۱]

افزون بر این، ما - به عنوان شیعه - باید به فرموده‌های اهل بیت (ع) توجه کنیم؛ روایات صحیح صادر شده از پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) از مصلوب شدن شخصی غیر از عیسی (ع) سخن می‌گویند. [۱۲] همچنین بسا پژوهشگرانی که بر پایهٔ گمان‌های خود دچار خطاهای بسیار شده‌اند. بنابراین نمی‌توانیم حدس و گمان آنان را ملاک قرار دهیم و به همین بهانه، اصل واقعهٔ مصلوب شدن - که عیسی (ع) از آن رهایی یافت و شخص دیگری به جای او بر صلیب شد - را انکار کنیم و بگوییم در آن روزگار اساساً چنین رخدادی رخ نداده است.

در پایان

شاید ادامه داشته باشد ...

منابع:

[۱] تفسیر نمونه، ط- دار الکتب الاسلامیه، مکارم شیرازی، ناصر، ج ۴، ص ۲۰۳.

[۲] در محضر عبد صالح، سید احمد الحسن، ج ۲، نسخهٔ فارسی، ص ۳۹ و ۴۰.

[۳] ر.ک: سیزدهمین حواری، سید احمد الحسن، نسخهٔ گردآوری شده توسط دکتر توفیق مغربی، ترجمهٔ فارسی، ص ۱۰۱.

[۴] ر.ک: انجیل یهودا، چشم‌انداز سوم.

[۵] ر.ک: انجیل یهودا، چشم‌انداز سوم.

[۶] یوحنا ۱۸: ۳۶.

[۷] ر.ک: انجیل یهودا، چشم‌انداز سوم.

[۸] ر.ک: سیزدهمین حواری، سید احمد الحسن، نسخهٔ گردآوری شده توسط دکتر توفیق مغربی، ترجمهٔ فارسی، ص ۱۲۷ به همراه پانوش ۱.

[۹] بر پایهٔ سخن امام صادق (ع) مشخص می‌شود که قائم پس از مردنش، به پا می‌خیزد (ر.ک: غیبت طوسی، ص ۴۲۲). براساس سخن امام باقر (ع) مشخص می‌شود که مصلوب، حجتی از حجت‌های خداست (ر.ک: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۶۵ و ۳۶۶). پیامبر اسلام (ص) در بخشی از دعایشان برای امام علی (ع) فرمودند: «در نسلش شبیه عیسی علیه السلام را قرار بده.» (غیبت نعمانی، ص ۱۴۴). توضیح روایات در سیزدهمین حواری، سید احمد الحسن، نسخهٔ گردآوری شده توسط دکتر توفیق مغربی، ترجمهٔ فارسی، ص ۱۶۰-۱۶۴ و ۱۹۱-۱۹۴ و ۱۹۸-۲۱۷.

[۱۰] سید محمدحسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۲۱۷.

[۱۱] سورهٔ نساء، آیه ۱۵۷.

[۱۲] ر.ک: سیزدهمین حواری، سید احمد الحسن، نسخهٔ گردآوری شده توسط دکتر توفیق مغربی، ترجمهٔ فارسی، ص ۱۶۰-۱۶۴ و ۱۹۱-۱۹۴.

المنقذ، روایت‌های انتخاب‌شده سلسله‌مقالات تربیت‌فرزند

راه‌حل در خانه شماست

ا قسمت هفتم: جواهری کوچک در خانه

به قلم لمی المؤمن



مقدمه

به هفتمین قسمت از سلسله مقالات "راه حل فقط در خانه شما" خوش آمدید. عزیزان، کودکان پراز انرژی و جنب و جوش هستند و تمایل دارند در فضای بیرون از خانه بازی کنند. این موضوع در شرایطی مثل همه گیری کرونا [و شرایط مشابه آن]، چالش های بسیاری برای والدین ایجاد می کند. با ما همراه باشید تا راهکارهای عملی برای مدیریت کودکان در چنین شرایطی را بررسی کنیم.

چالش های ممکن در شرایط کرونا

الف) عدم درک صحیح کودک

اولین چالش بزرگ که در چنین شرایطی خانواده ها با آن مواجه می شوند، آگاه سازی کودک است؛ چرا که درک کاملی از خطرات ندارد و این مسئله طبیعی است؛ زیرا او هنوز از نظر رشد عقلی به بلوغ کامل نرسیده و اساساً متوجه خطرات همه گیری و دلایل ماندن در خانه نیست.

ب) تعارض بین سلامت جسمی و روانی کودکان

بسیاری از والدین بین این دو گزینه گرفتار می شوند:

- اول:** نگرانی از ابتلای کودک به ویروس.
- دوم:** نگرانی از عواقب روانی انزوا مانند افسردگی، اضطراب و کم تحرکی.

ج) تأثیرات آموزشی و اجتماعی

محرومیت از فضای آموزشی
حضور:

تعطیلی مدارس، کودکان را در وضعیت پریشانی قرار می دهد، به طوری که آنها می خواهند نارضایتی خود را به هر طریق ممکن نشان دهند. همچنین این مسئله نه تنها بر یادگیری آنها تأثیر می گذارد، بلکه تعاملات اجتماعی را نیز محدود می کند.

افزایش تنش ها:

متأسفانه گزارش های یونیسف نشان می دهد که در این دوران، خشونت های خانگی علیه کودکان و زنان افزایش یافته است.



راهکارهای عملی برای والدین

(۱) ایجاد فضای پویا در خانه

بازی‌های حرکتی در فضای داخلی: استفاده از بازی‌هایی مانند پانتومیم، مسابقات ورزشی خانگی یا ساخت وسایل بازی خلاقانه. **فعالیت‌های گروهی:** مشارکت کودکان در آشپزی، نقاشی یا داستان‌نویسی خانوادگی.

(۲) آموزش غیرمستقیم پروتکل‌ها

داستان‌سرایی: توضیح خطرات ویروس با زبان کودکان (مثال: «ویروس مثل هیولای نامرئی است که فقط با ماسک و شستن دست‌ها می‌توانیم شکستش دهیم.»)

(۳) استفاده هوشمندانه از فضای مجازی

مثلاً تماس تصویری با اقوام برای کاهش احساس تنهایی یا استفاده از امکانات آموزشی و سرگرمی مناسب در فضای مجازی برای گذراندن مفید و مفرح زمان.

(۴) به کودکان با یاد خدا آرامش بدهید

آشنایی کودکان با احادیث اهل بیت (ع) درباره صبر و تحمل و پاداشی که فرد در صورت شکیبایی و شکرگزاری دریافت می‌کند، بسیار مؤثر است. این شامل شکرگزاری از خدا در همه حالات، دعا و تمسک به محبت اهل بیت (ع) برای دفع آزار و بیماری‌ها از آنهاست.

همان‌گونه که امیرالمؤمنین علی (ع) فرمودند: «یاد ما اهل بیت، شفای تب‌ها و بیماری‌ها و وسوسه‌های تردیدآفرین است، و دوستی ما خشنودی و رضایت پروردگار متعال را در پی دارد.» [۱]



می‌دهم!»

خواهید دید که فرزندان برای کسب بهترین امتیازات تلاش می‌کنند تا از یکدیگر پیشی بگیرند - حتی بدون اتکا به دریافت جایزه! این همان غریزه طبیعی رسیدن به موفقیت است؛ هم برای لذت پیروزی خودشان، هم برای خشنودی والدین و تشویق صمیمانه‌ای که با تمام اعتماد و محبت از شما دریافت می‌کنند.

بر والدین (به‌ویژه مادران) واجب است که راه‌های آرامش‌بخش برای کودکانشان فراهم کنند. مثلاً مادر می‌تواند به آنان بگوید: «اگر کسی از شما اشتباه کند، برایتان یک جدول هفتگی درست می‌کنم که همه کارهای درست و نادرستتان را ثبت کنم. برای هر اشتباه، یک ستاره می‌گذارم و برای هر بارگوش کردن به حرفم، علامت تیک می‌زنم. در پایان، به کسی که بیشترین تیک‌ها را داشته باشد جایزه

۵) مراجعه به روایات اهل بیت (ع) و کسب آمادگی لازم برای شرایط پیش‌رو

زیادی از انسان‌ها از بین می‌روند (و خداوند آگاه‌تر است). در روایات اهل بیت (ع) نیز به فراوانی مرگ و گسترش بیماری‌های همه‌گیر به‌عنوان یکی از نشانه‌های آخرالزمان اشاره شده است.

مادر عزیزم، با وجود این همه‌گیری، وظیفه ما مادران قطعاً سخت‌تر شده است. به نظر می‌رسد این بحران را می‌توان به سبک «مرگ سفید» که در روایات آمده طبقه‌بندی کرد؛ همان‌گونه که در آن شمار

امام صادق (ع) فرمودند: «این امر [ظهور] محقق نخواهد شد تا آن‌که نهم‌مردم از بین بروند.» [۲]

درود بر راست‌گوی راستین!
و این همان چیزی است که ما در هر روز شاهد و شنونده آن هستیم.
همچنین سید احمد الحسن در این باره اشاره فرمودند:

«این بیماری به پایان خواهد رسید، اما آنچه پس از آن می‌آید به مراتب سخت‌تر خواهد بود؛ اگر مردم عبرت نگیرند و از آیات خداوند متعال بهره‌مند نشوند.» [۳]

سخن پایانی:

ای مادر پرورش دهنده! خودت را هم زمان در سه نقش قرار بده: مادر، معلم و خواهر. به کودکت گوش کن، بدون قضاوت و سرزنش! برای آموزش دروس به صورت بازی برنامه ریزی کن. در فعالیت های مشترک مانند تماشای کارتون و ورزش مشارکت کن. این گونه در ابتدای راه به نتیجه می رسی و موفقیت همیشه همراهت خواهد بود؛ زیرا

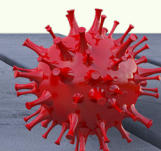
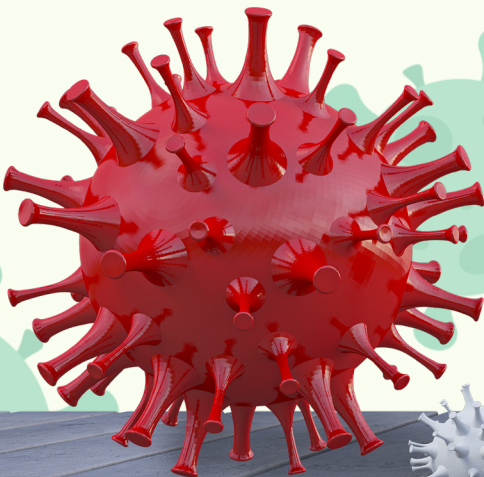
خانواده سالم، نسلی آگاه و متعادل پرورش می دهد که هم در امور دینی و هم دنیوی موفق است. چنین خانواده ای، دانشمندان عامل و مطیع امام زمانشان را پرورش می دهند؛ آنانی که بهترین یاوران حق خواهند بود و برای والدینشان به نیکوترین پیشینیان تبدیل می شوند. همان گونه که رسول خدا محمد (ص) فرمودند:

«هرگاه انسان بمیرد، عملش قطع می شود مگر در سه مورد: (۱) صدقه جاریه؛ (۲) علمی که از آن بهره برده شود؛ (۳) فرزند صالحی که برای او دعا کند.» [۴]

راست گفت رسول خدا (ص). و توفیق تنها از جانب خداست، ان شاء الله.

منابع:

- [۱] مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۶۱.
- [۲] نعمانی، الغیبة، ص ۲۷۴، ب ۱۴، ج ۵۴.
- [۳] سید احمد الحسن، پیک صفحه، ج ۲، ص ۴۳۳.
- [۴] نهج الفصاحه، حدیث ۲۳۹.



فرازهایی از خطبه‌های نماز جمعه

خطیب: دکتر عبدالعالی المنصوری

باور به برادر مؤمن، حتی اگر همه خلافش را بگویند

اهل بیت (علیهم السلام) از ما خواسته‌اند که به اصلاح روابط بین خودمان بپردازیم و بر این امر تأکید کرده‌اند. آنها همچنین از ما خواسته‌اند که در میان مؤمنان محبت و رحمت متقابل داشته باشیم. حتی از ما خواسته‌اند که اگر دیدیم برادر مؤمن ما [در مواجهه با اتهامی] مانند این که پنجاه نفر قسم خورده‌اند که او عملی را انجام داده است و او آن را انکار می‌کند و می‌گوید آن کار را نکرده‌ام، آن پنجاه سوگند را تصدیق نکنیم و برادرمان را تصدیق کنیم. روایتی از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) درباره این موضوع چنین است:

[راوی می‌گوید:] من به امام موسی (ع) عرض کردم: «فدایت شوم، درباره یکی از برادرانم خبری به من می‌رسد که نمی‌پسندم، از او سؤال می‌کنم و او آن را انکار می‌کند، درحالی که افراد مورد اعتمادی آن خبر را به من داده‌اند. حال چه کنم؟»

امام (علیه السلام) فرمودند: «ای محمد، گوش و چشمت را درباره برادرت دروغ‌گو بدان. اگر پنجاه نفر قسم خورده‌اند و گفته‌اند چنین کرده است، باید سخن او را تصدیق و آنان را تکذیب کنی. نباید چیزی که برادر مؤمنت را در نظر دیگران خراب می‌کند، منتشر کنی، که با این کار مروّتش را خدشه‌دار کنی؛ زیرا این کار باعث می‌شود جزو کسانی باشی که خداوند می‌فرماید: "آنان که دوست دارند فحشا در میان مؤمنان منتشر شود برای آنان عذاب دردناک در دنیا و آخرت است."»

این معادله‌ای است که اهل بیت (علیهم السلام) در تعامل با دیگران و مؤمنان به ما می‌آموزند: باید سخن برادر مؤمن خود را بشنویم و در صورتی که او چیزی را توجیه کرد، تصدیقش کنیم. نباید خود را در جایگاه کسی ببینیم که تمام دانش و حکمت و فقاقت را در اختیار دارد، و به خودمان حق بدهیم که دیگران را خطاکار بپنداریم و خود را درست بدانیم.